

هو

۱۲۱

صد میدان

تألیف

خواجه عبداللہ انصاری

به كوشش: اكرم شفائی

فهرست

۵	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
۶	میدان اول مقام توبه است
۶	میدان دوم مروتست
۶	میدان سیم انابتست
۷	میدان چهارم فتوتست
۷	میدان پنجم ارادتست
۷	میدان ششم قصدست
۸	میدان هفتم صبرست
۸	میدان هشتم جهادست
۸	میدان نهم ریاضتست
۸	میدان دهم تهذیب است
۸	میدان یازدهم محاسبیتست
۹	میدان دوازدهم یقظت است
۹	میدان سیزدهم زهد است
۹	میدان چهاردهم تجرید است
۱۰	میدان پانزدهم ورعست
۱۰	میدان شانزدهم تقواست
۱۰	میدان هفدهم معاملتست
۱۰	میدان هجدهم مبالاتست
۱۰	میدان نوزدهم یقینست
۱۱	میدان بیستم بصیرتست
۱۱	میدان بیست یکم توکل است
۱۱	میدان بیست دوم لجأست
۱۱	میدان بیست و سیم رضاست
۱۲	میدان بیست و چهارم موافقت است
۱۲	میدان بیست و پنجم اخلاصست
۱۲	میدان بیست و ششم تبتل است
۱۳	میدان بیست و هفتم عزم است
۱۳	میدان بیست و هشتم استقامت است
۱۳	میدان بیست و نهم تفکرست
۱۴	میدان سی ام ذکر است
۱۴	میدان سی و یکم فقرست
۱۴	میدان سی و دوم تواضعست

۱۴ میدان سی و سیم خوف است
۱۵ میدان سی و چهارم وجلست
۱۵ میدان سی و پنجم رهبت است
۱۵ میدان سی و ششم اشفاقست
۱۵ میدان سی و هفتم خشوعست
۱۶ میدان سی و هشتم تذلل است
۱۶ میدان سی و نهم اخباتست
۱۶ میدان چهلم البادست
۱۶ میدان چهل و یکم هیبت است
۱۷ میدان چهل و دوم فرارست
۱۷ میدان چهل و سیم رجاست
۱۷ میدان چهل و چهارم طلب است
۱۸ میدان چهل و پنجم رغبت است
۱۸ میدان چهل و ششم مواصلت است
۱۸ میدان چهل و هفتم مداومت است
۱۸ میدان چهل و هشتم خطرست
۱۹ میدان چهل و نهم همت است
۱۹ میدان پنجاهم رعایت است
۱۹ میدان پنجاه و یکم سکینه است
۱۹ میدان پنجاه و دوم طمأنینت است
۲۰ میدان پنجاه و سیم مراقبتست
۲۰ میدان پنجاه و چهارم احسانست
۲۰ میدان پنجاه و پنجم ادبست
۲۰ میدان پنجاه و ششم تمکنست
۲۰ میدان پنجاه و هفتم حرمتست
۲۱ میدان پنجاه و هشتم غیرت است
۲۱ میدان پنجاه و نهم جمع است
۲۱ میدان شصتم انقطاعست
۲۱ میدان شصت و یکم صدقست
۲۲ میدان شصت و دوم صفاست
۲۲ میدان شصت و سیم حیاست
۲۲ میدان شصت و چهارم ثقت است
۲۲ میدان شصت و پنجم ایثارست
۲۳ میدان شصت و ششم تفویض است
۲۳ میدان شصت و هفتم فتوح است

۲۳ میدان شصت و هشتم غربتست
۲۳ میدان شصت و نهم توحیدست
۲۴ میدان هفتادم تفریدست
۲۴ میدان هفتاد و یکم علم است
۲۵ میدان هفتاد و دوم بصیرتست
۲۵ میدان هفتاد و سیم حیاتست
۲۵ میدان هفتاد و چهارم حکمتست
۲۶ میدان هفتاد و پنجم معرفتست
۲۶ میدان هفتاد و ششم کرامتست
۲۶ میدان هفتاد و هفتم حقیقت است
۲۷ میدان هفتاد و هشتم ولایتست
۲۷ میدان هفتاد و نهم تسلیم است
۲۷ میدان هشتادم استسلامست
۲۷ میدان هشتاد و یکم اعتصام است
۲۸ میدان هشتاد و دوم انفرادست
۲۸ میدان هشتاد و سیم سرست
۲۸ میدان هشتاد و چهارم غناست
۲۸ میدان هشتاد و پنجم بسط است
۲۹ میدان هشتاد و ششم انبساطست
۲۹ میدان هشتاد و هفتم سماعست
۲۹ میدان هشتاد و هشتم اطلاعت
۲۹ میدان هشتاد و نهم وجدست
۳۰ میدان نودم لحظه است
۳۰ میدان نود و یکم وقتست
۳۰ میدان نود و دوم نفس است
۳۰ میدان نود و سیم مکاشفه است
۳۱ میدان نود و چهارم سرورست
۳۱ میدان نود و پنجم انس است
۳۱ میدان نود و ششم دهشت است
۳۱ میدان نود و هفتم مشاهده است
۳۲ میدان نود و هشتم معاینه است
۳۲ میدان نود و نهم فناست
۳۲ میدان صدم بقاست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي يرى أولياء آياته فيعرفونها، و صلوته على سيد المرسلين محمد وآله اجمعين!

تراجم مجالس عقیده. قوله: «قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله.»

ابتداء: اول شهر محرم سنة ثمان و اربعين و اربعماية.

تذكر، ان الخضر عليه السلام قال: «بين العبد و بين مولاه الف مقام». وكذلك ذكر عن ذوالنون المصري و بايزيد البسطامي و الجنيد و ابى بكر الكتانى رضى الله عنهم اجمعين. قال ذوالنون: «الف علم»؛ قال بايزيد و قال الجنيد، قدس سرهما: «الف قصر»؛ قال ابوبكر الكتانى: «الف مقام». قال الله تعالى: «افمن اتبع رضوان الله كمن باء بسخط من الله» الى قوله: «هم درجات».

اين درجات كه درين آيت است هزار مقام است.

و خبر درست است باتفاق است مخرج در صحيحين از فاروق الله ابن خطاب، رضى الله عنه، از خبرى كه جبريل عليه السلام، پرسيد از رسول صلى الله عليه و آله: «ما الاحسان؟» «احسان چيست؟» جواب داد: «ان تعبد الله كانك تراه» «خدايرا پرستى و چنان پرستى كه گويى او را مى بينى»، «فان لم تكن تراه فانه يراك» «اگر تو او را نمى بينى چنان دانى كه او ترا مى بيند». قال الشيخ شيخ الاسلام: اخبرنا محمد بن على بن الحسن: اخبرنا عثمان بن سعيد الدارمى: اخبرنا سليمان بن حرب عن حماد بن يزيد عن مطر الوراق عن ابى برده عن يحيى بن يعمر» عن عبدالله عمر رضى الله عنها. بهذا الاسناد الحديث بثمانه. خرج هذا الاسناد مسلم بن الحجاج فى صحيحه.

و آن هزار مقام منزلهاست كه روندگان بسوى حق مى روند، تا بنده را درجه درجه مى گذارند و بقبول و قرب حق تعالى مشرف ميشود، يا خود منزل منزل قطع ميكند تا منزل آخرين كه آن منزل ايشانرا مقام قريست. و آن قرب آنجا كه برگذردند ويرا منزلست و آنجا كه ويرا بازدارند آن مقاست همچون فرشتگانرا در آسمانها. قوله تعالى: «و ما منا الا له مقام معلوم»؛ «يبتغون الى ربهم الوسيلة أيهم اقرب». و هر يكى از آن هزار مقام رونده را منزلست، و يا بنده را مقام.

وگويندگان اين علم سه مردانند: يكى اهل تحقيق، و ديگر اهل سماع، و سديگر اهل دعوى. محقق از يافت نور بر سخن وى پيدا، و اهل سماع از سماع بيگانگى بر سخن وى پيدا، و اهل دعوى بر دعوى وحشت و بى حرمت بر سخن وى پيدا. اسناد اين علم يافتست، و نشان درستي آن سرانجام آن.

و آن هزار مقام را يك طرفة العين از شش چيز چاره نيست: تعظيم امر و بيم مكر، و لزوم عذر، و خدمت بسنت، و زيستن برفاقت، و برخلق بشفقت. و هر چند كه شريعت همه حقيقتست و حقيقت همه شريعت، و بناى حقيقت بر شريعت است؛ و شريعت بى حقيقت بيكارست، و حقيقت بى شريعت بيكار، و كاركنندگان جز از اين دو بيكارست.

و شرط هر منزلى از اين هزار منزل آنست كه بتوبه صورت در شوى و بتوبه بيرون آيى، كه گفت رب العزة: «و توبوا الى الله جمعيا ايها المؤمنون». بندگان خود را همه بتوبه محتاج كرد، و ذل خطا بر همه پيدا كرد، و همه را بتاوان غفلت و عجز از اداى حق مبتلا كرد؛ بى نياز شد عفو كرد، و بجاي عذر نازان كرد، كه گفت: «و من لم

یتب فاولئك هم الظالمون» «هرکس که نه تائبست ظالمست». همه خلق را بدو حکم بیرون آورد. مصطفی صلوات الله علیه توبه را صلیق نیازمندی و عذر تقصیرات گردانید که گفت: «أتوب اليك من ذنوني كلها و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم».

از آشنایی تا دوست داری هزار مقامست، و از آگاهی تا بگستاخی هزار منزلست، و این جمله بر صد میدان نهاده آمد، والله المستعان.

میدان اول مقام توبه است

و توبه بازگشتن است بخدای. قوله تعالی: «توبوا الى الله توبة نصوحا» بدانکه علم زندگانیت، و حکمت آینه، و خرسندی حصار، و امید شفیع، ذکر دارو، و توبه تریاق. توبه نشان راهست و سالار بار و کلید گنج و شفیع وصال و میانجی بزرگ و شرط قبول و سر همه شادی. و ارکان توبه سه چیزست: پشیمانی در دل، و عذر بر زبان، و بریدن از بدی و بدان. و اقسام توبه سه است: توبه مطیع، و توبه عاصی، و توبه عارف. توبه مطیع از بسیار دیدن طاعت، و توبه عاصی از اندک دیدن معصیت، و توبه عارف از نسیان منت. و بسیار دیدن طاعت را سه نشانست: یکی خود را بکردار خود ناجی دیدن، دیگر مقصرانرا بچشم خاری نگریستن، سیم عیب کردار خود باز ناجستن؛ و اندک دیدن معصیت را سه نشانست: یکی خود را مستحق آمرزش دیدن، دیگر بر اضرار آرام گرفتن، سیم با بدان الفت داشتن؛ و نسیان منت را سه نشانست: چشم احتقار از خود برگرفتن، و حال خود را قیمت نهادن، و از شادی آشنایی فرو استادن.

میدان دوم مروتست

از میدان توبه میدان مروت زاید. مروت گم بودن است و در خود زیستن. قوله تعالی: «كونوا قوامين بالقسط». ارکان مروت سه چیزست: زندگانی کردن با خود بعقل، و با حق بصبر، و با حق به نیاز. نشان زندگانی کردن با خود بعقل سه چیزست: قدر خود بدانستن، و اندازه کار خود دیدن، و در خیر خویش بکوشیدن. و نشان زندگانی کردن با خلق بصبر سه چیزست: بتوانائی ایشان ازیشان راضی بودن، و عذرهای ایشانرا بازجستن، و داد ایشان از توانائی خود بدادن. و نشان زندگانی با حق به نیاز سه چیزست: هر چه از حق آید شکر واجب بر آن، و هر چه از بهر حق کنی عذر واجب دیدن، و اختیار حق را صواب دیدن.

میدان سیم انابتست

از میدان مروت میدان انابت زاید. قوله تعالی: «و ما يتذكر الا من ينيب». انابت چیست؟ بازگشتن بهمه از چیز. انابت سه قسم است: اول انابت انبیاء صلوات الله علیهم که بهمگی بازگشتند، که کس را جز ازیشان طاقت آن نیست. ابراهیم عليه السلام را گفت: «لأواه منيب». داود عليه السلام را گفت: «خر راكعا و اناب». شعیب را گفت: «توكلت و اله أنيب». مصطفی صلى الله عليه و آله و سلم را گفت: «و اتبع سبيل من أناب الي». دیگر انابت توحیدست که دشمنان را بازخواند: «و انیبوا الی ربکم»، «منیبین الیه و اتقوه». سیم انابت عارفانست بازگشتن در حال با وی: «وأنابوا الی الله». اما انابت پیغمبران سه چیزست، ترسگاری با بشارت آزادی، و خدمت و استکانت با شرف پیغمبری،

و بار بلا کشیدن با دل‌های پر شادی. و انابت توحید را سه نشانست: اقرار و اخلاص و بینایی ویرا پذیرفتن، دیگر فرمان ویرا گردن نهادن، سیم نهی ویرا حرمت داشتن. و انابت عارفانرا سه نشانست: یکی از معصیت دور بودن، دیگر از طاعت خجل بودن، سیم در خلوت با حق انس داشتن.

میدان چهارم فتوتست

از میدان انابت میدان فتوت زاید. قوله تعالی: «انهم فتية آمنوا بربهم». فتوت چیست؟ بجوانمردی و آزادگی زیستن. و فتوت سه قسم است: قسمی با خلق، و قسمتی با خود، و قسمتی با حق. قسم حق چیست؟ بتوانائی خود در بندگی کوشیدن. و قسم خلق آنست که ایشانرا به عیبی که از خود دانی نیفگنی. قسم خود آنست که تسویل نفس خویش و آرایش و زینت وی نپذیری. و قسم حق را سه نشانست: از جستن علم ملول نشوی، و از یاد وی نیاسایی، و صحبت با نیکان پیوندی. و قسم خلق را سه نشانست: آنچه ازیشان ندانی ظن نبری، و آنچه دانی بیوشانی، و بدان مؤمنان را شفیع باشی. و قسم خود را سه نشانست: بازجستن به عیب خویش مشغول باشی و عیب خویش بد داری، و شکر نعمت ستر بر خود بینی، و از ترس نیاسایی.

میدان پنجم ارادتست

از میدان فتوت میدان ارادت زاید. ارادت خواست است و مراد در راه بردن. قوله تعالی: «قل كل يعمل على شاكلته». جمله ارادت سه است: اول ارادت دنیایی محض است، و دیگر ارادت آخرت محض، سیم ارادت حق محض، اما ارادت دنیایی محض آنست که قوله تعالی: «منكم من يريد الدنيا»، «تریدون عرض الدنيا»، «من كان يريد حرث الدنيا»، «من كان يريد العاجلة»، «من كان يريد الحيوۃ الدنيا و زینتها»، «ان کتن تردن الحيوۃ الدنيا و زینتها». نشان آن سه چیزست: یکی در زیارت دنیا بنقصان دین راضی بودن، و دیگر از درویشان مسلمان اعراض کردن، دیگر حاجتهای خود را بمولی بحاجتهای دنیا افگندن. و ارادت آخرت محض آنست که گفت قوله تعالی: «من أراد الآخرة»، «من كان يريد حرث الآخرة». و نشان آن سه چیز سر: یکی در سلامت دین بنقصان دنیا راضی بودن، و دیگر مؤانست با درویشان داشتن، سیم حاجتهای خود بمولی به آخرت افگندن. و ارادت حق محض آنست که گفت قوله تعالی: «ان کتن تردن الله و رسوله». و نشان آن سه چیزست: اول پای بر هر دو جهان نهادن، و از خلق آزادگشتن، و از خود باز رستن.

میدان ششم قصدست

از میدان ارادت میدان قصد زاید. صحت قصد و درستی آهنگ تخم کارست. و بنای آن قوله تعالی: «و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله». قصد آهنگ حق است که بترك هر چه جز ویست گیری. و قصد را سه رکنست: قصد تن بخدمت، و قصد دل بمعرفت، و قصد جان بمحنت. و قصد تن را سه نشانست: از جهد نیاسودن، و از تنعم بکاستن، و فراغت جستن. و قصد دل را سه نشانست: نازک دل بودن، و از سماع نشکیفتن، و بمرگ گراییدن.

میدان هفتم صبرست

از میدان قصد میدان صبر زاید. قوله تعالی: «و أن تصبروا خیر لکم». و صبر را سه رکنست: یکی بر بلاء «اصبروا» آنست، و دیگر از معصیت «صابروا» آنست، سیم بر طاعت «ورابطوا» آنست. صبر بر بلا بدوست داری توان و از سه چیز زاید: یکتائی دل، و علم باریک و نور فراست و صبر از معصیت بترس توان و از آن سه چیز زاید: الهام دلها، و قبول دعا، و نور عصمت. و صبر بر طاعت بامید توان و از آن سه چیز زاید: بازداشت بلا ها، و روزی نابوشیده، و گراییدن با نیکان.

میدان هشتم جهادست

از میدان صبر میدان جهاد زاید. و جهاد بازکوشیدنست با نفس و با دیو و با دشمن. قوله تعالی: «و جاهدوا فی الله حق جهاده». و جهاد را سه رکنست: با دشمن بتیغ، و با نفس بقهر، و با دیو بصبر. مجاهدان بتیغ سه‌اند: کوشنده مأجور، و خسته مغفور، و کشته شهید. و مجاهدان با نفس سه‌اند: یکی می‌کوشد او از ابرار است، و یکی می‌یابد او از اوتادست، و سیم بازرسه او از ابدالست. و مجاهدان با دیو سه‌اند: یکی بعلم مشغول او از مهربانست، و یکی بعبادت مشغول او از صدیقانست، و یکی بزهد مشغول او از اولیایانست.

میدان نهم ریاضتست

از میدان جهاد میدان ریاضت زاید. قوله تعالی: «فیه رجال یحبون ان یتطهروا». ریاضت نرم‌کردنست، و آنرا سه رکنست: ریاضت افعال بحفظ، و ریاضت اقوال بضبط، و ریاضت اخلاق برفق. و ریاضت افعال به سه چیز است: اتباع علم، و غذای حلال، و دوام ورد. و ریاضت اقوال سه چیزست: قراءت قرآن، و مداومت عذر، و نصیحت خلق. و ریاضت اخلاق سه چیزست: فروتنی، و جوانمردی، و بردباری.

میدان دهم تهذیب است

از میدان ریاضت میدان تهذیب زاید. قوله تعالی: «قوا انفسکم و اهلیکم نارا». حیلت تهذیب سه چیزست: سنت و صحبت و خلوت. و تهذیب سه چیزست: نفس را و خوی را و دل را. تهذیب نفس سه چیزست از شکایت بمدح‌گرانیدن، و ازگراف بهشیاری آوردن، و از غفلت به بیداری آوردن. تهذیب خوی را سه چیزست: از ضجرت بصبر آیی، و از بخل ببذل آیی، و از مکافات به عفو آیی. و از تهذیب دل سه چیزست: از هلاک امن بحیات ترس آمدن، و از شومی نومیدی با برکت امید آمدن، و از محنت پراکندگی دل بازآیدی دل آمدن.

میدان یازدهم محاسبتست

از میدان تهذیب میدان محاسبت زاید. قوله تعالی: «ولتنظر نفس ما قدمت لغد». محاسبت را سه رکنست: جنایت از معاملات جدا کردن، نعمت با خدمت موازنه کردن، و نصیب خود از نصیب وی جل ذکره جدا کردن. و حیلت شناختن رکن اول آنست که بدانی هرکاری که دیو را در آن نصیبست جنایتست، و هر معامله که در آن جورست جنایتست، و هر عمل که بخلاف سنتست جنایتست. و حیلت شناختن رکن میانه آنست که بدانی که نعمتهای ناشناخته همه خصمان است، و شناخته شکر ناکرده همه تاوانست، و در معصیت بکار برده تخم زوال ایمانست. و حیلت شناختن رکن سیم آنست که بدانی که هر خدمت که بدو دنیا خواهی آن برتست، و هر خدمت که بدان آخرت خواهی ترا آنست، و هر خدمت که بدان مولی خواهی آن قیمت تست.

میدان دوازدهم یقظت است

از میدان محاسبت میدان یقظت زاید. قوله تعالی: «و لا تکن من الغافلین». و یقظت را سه رکنست: نعمتهای بزرگ از وی دیدن و جریمهای بزرگ از خود دیدن، و عیار روزگار خود از زیادت و نقصان شناختن، و دایم از جمله مکر ترسیدن. اول نعمتهای او را بسه چیز توان یافت: به نیاز دل، و شنیدن علم، و پاکی قوت. و جرم بسه چیز توان یافت: کوتاهی امید، و دوام فکر، و بیداری سحرگاه. و آخر بسه چیز توان یافت: بدگمانی بخود، و بریدن از علایق، و تعظیم حق.

میدان سیزدهم زهد است

از میدان یقظت میدان زهد زاید. قوله تعالی: «بقیة الله خیر لکم». زهد در سه چیزست: اول در دنیا، دوم در خلق، سیم در خود. هرکه دولت این جهانرا از دشمن خود دریغ ندارد، درین جهان او زاهد باشد. و هرکه او آزرم خلق ویرا در حق مدهن نکند، در خلق زاهدست. و هرکه بچشم پسند در خود ننگرد، در خود زاهدست. نشان زهد در دنیا سه چیز است: یاد مرگ، و قناعت بقوت، و صحبت با درویشان. و زهد در خلق را سه نشانست: دیدن سبق حکم، و استقامت قدر، و عجز خلق. و نشان زهد در خود سه چیزست: شناختن کید و دیو، و ضعف خود، و تاریکی استدراج.

میدان چهاردهم تجرید است

از میدان زهد میدان تجرید زاید. قوله تعالی: «و لا تمدن عینیک». تجرید در سه چیزست: در تن و دل و سر. تجرید نفس طریق قرایانست. و تجرید دل طریق صوفیانست، و تجرید سر طریق عارفانست. تجرید نفس سه چیزست: دنیا طلب ناکردن، و بر فایت تأسف ناخوردن، و آنچه بود نهفتن. و تجرید دل سه چیزست: آنچه نیست نبیوسیدن، و آنچه هست قیمت نانهادن، و بترک آن نترسیدن. و تجرید سر سه چیز است: بر اسباب نیارامیدن، و در راه حق نشان خود ندیدن، و از حق بجز از حق باز ناگشتن.

میدان پانزدهم ورعست

از میدان تجرید میدان ورع زاید. قوله تعالی: «ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه». ورع باز پرهیزیدنست از ناپسند و افزونی و خاطره‌های شوریده. ورع از ناپسند بسه چیز توان: دریغ داشتن خود از نکوهش، و دین خود از کاهش، و دل خود از آلاش. و ورع از افزونی بسه چیز توان: زاری حساب، و شماتت خصمان، و غبن وارثان. و ورع از خاطره‌های شوریده بسه چیز توان: بتدبر قرآن، و زیارت گورستان، و تفکراندر حکمت.

میدان شانزدهم تقواست

از میدان ورع میدان تقوا زاید. قوله تعالی: «من یتق و یصبر»، «فایای فاتقون». متقیان سه مردند: خرد و میانه و بزرگ. کمینه آنست که توحید خود بشک نیالاید، و اخلاص خود بنفاق نیالاید، و تعبد خود به بدعت نیالاید. و میانگین آنست که خدمت خود به ریا نیالاید، و قوت خود بشبهت نیالاید، و حال خود بتضییع نیالاید. و بزرگ آنست که نعمت را بشکایت نیالاید، و جرم خود بحجت نیالاید، و از دیدن منت بر خود نیاساید.

میدان هفدهم معاملاتست

از میدان تقوی میدان معاملات زاید. قوله تعالی: «و أتمروا بینکم بمعروف». حسن معاملات سه رکن است: اول انصاف، دیگر بذل بفضل، سیم ایثار بلطف. انصاف دادن بسه چیز توان: از خود ننگ داشتن، و از مجازات ترسیدن، و بقدر خود کوشیدن. و بذل بسه چیز توان: از خساست گریختن، و عز جوانمردی بدیدن، و نیوشیده بشناختن. و ایثار بسه چیز توان: آیین به پیوستگی بر مناقشت خلق برگزیدن، و شادی جاوید بر شادی عاریتی برگزیدن، و شرف ابد بر شغل این گیتی برگزیدن. معاملات با خود بخلاف، با خلق بانصاف، با حق باعتراف.

میدان هجدهم مبالاست

از میدان معاملات میدان مبالا زاید و قوله تعالی: «و یحذرکم الله نفسه». مبالا باک داشتنست و آن بسه چیز توان: یا به بیم، یا بشرم، یا بمهر. بیم آنست که باک داری که وی در احسان افزایش تو در طغیان افزایشی، او در شرف افزایش «تو در سرف افزایشی»، وی در سرف افزایش تو در جرم افزایشی. و شرم آنست که از وی نعمت خرد نشمری، و از خود معصیت حقیر نداری، و مر خود را بر وی نستانی. و مهر آنست که باک داری که وی بتو می‌نگرد و تو از وی غافل باشی، یا از وی بیبهشت راضی باشی، یا بجز از وی بچیزی آرزومند باشی.

میدان نوزدهم یقینست

از میدان مبالا میدان یقین زاید. یقین بی‌گمانیست، و این سه بابست: علم یقین است، و عین یقین است، و حق یقین است. علم یقین استدلالیست، و عین یقین استدر اکیست، و حق یقین حقیقتیست. علم یقین مطالعتست، و عین یقین مکاشفتست، و حق یقین مشاهدتست. علم یقین از سماع روید، و عین یقین از الهام روید، و حق یقین از

عیان روید. علم یقین سبب شناختنست، وعین یقین از سبب بازرسنتست، و حق یقین از انتظار و تمیز آزاد گشتنست.

میدان بیستم بصیرتست

از میدان یقین میدان بصیرت زاید. قوله تعالی: «تذکروا فاذا هم مبصرون» بصیرت دیده ور شدن است. بصیرت بسه چیز است: بصیرت قبول، و بصیرت اتباع، و بصیرت حقیقت. بصیرت قبول رسید تست بیافت آشنایی: «قد جاءکم بصائر من ربکم». و بصیرت اتباع راه سنت بصلابت سپردنست: «علی بصیره انا و من اتبعنی» و بصیرت حقیقت مولای خود را بدیده دل دیدنست: «تبصرة و ذکرى لکل عبد منیب». بصیرت قبول در نظاره تجارب و علامات و دلایل است. و بصیرت اتباع در کتاب و سنت و آثار سلفست. و بصیرت حقیقت چراغست در دل که «اینکم»، و ندا در گوش که «ایدرم»، و نشان روشن که «با توأم».

میدان بیست یکم توکل است

از میدان بصیرت میدان توکل زاید. قوله تعالی: «و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین»، «فعلیه توکلوا ان کنتم مسلمین». توکل قنطره یقینست، و عماد ایمان، و محل اخلاص. و توکل بر سه درجه است: یکی بتجربه، و دیگر بضرورت، سیم بحقیقت. بتجربتی آنست که می کوشد و می سازد؛ و آن حال مکتسبانست. و ضرورت آنست که بداند درست که بدست کسی چیزی نیست، و حیلت کردن سود نیست، و در سبب بر نیست، و بیارامد؛ و این حال منتظرانست. و حقیقتی آنست که بدانند که عطا و منع بحکمتست، و قسام مهربان و بی غفلتست، و رهی را پیوسته روی حیرتست و بیاساید؛ این حال راضیانست.

میدان بیست دوم لجاست

از میدان توکل میدان لجأ زاید. قوله تعالی: «و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه». لجاء باز پناهندنست بیکجا، و آن سه رکنست. لجاء زبانست، و لجاء دل، و لجاء جان. لجاء زبان اعتذارست، و لجاء دل افتقارست، و لجاء جان اضطرارست. معنی اضطرار استتشافست. توکل کار بوی سپردنست، و لجاء خود را بوی سپردنست، توکل از وی بیوسیدن، و لجاء ویرا بیوسیدن؛ متوکل بعطا آرام گیرد، و خداوند لجاء بوی آرام گیرد؛ و در راه لجاء حجاب نیست، و سود آنرا حساب نیست. هرکجا لجاء نیست، حقیقت او را مایه نیست. و لجاء پیرایه درست کارانست، و حلقه در حق بدست جویندگانست.

میدان بیست و سیم رضاست

از میدان لجاء میدان رضا زاید. قوله تعالی: «و رضوا عنه». رضا خشنودی و پسندکاریست. و آن سه چیزست: دین وی چنانکه وی نهاد بدان راضی باشد، و قسمت و روزی چنانکه ترا و دیگرانرا نهاد بدان راضی باشی، و بمولای خویش بجای هر چه جز از ویست راضی باشی. پسندیدن دین وی چنانکه وی نهاد از تکلیف و بدعت

و وسواس آزادیست، و پسندیدن قسمت وی از حیل و از حسد و از ضجرت آزادیست، و پسندیدن بمولای خویش از هرچه جز از وی از عوایق و علایق و از دوکون آزادیست.

میدان بیست و چهارم موافقت است

از میدان رضا میدان موافقت زاید. قوله تعالی: «فاقص ما انت قاص». موافقت استقبال حکمت بدل گشاده. رضا پس از پیدا شدن حکم است، و موافقت پیش از پیدا شدن آن. و موافقت بسه چیز است: برخاستن اختیار بنده از میان، و درست بدیدن عنایت مولی، و بریدن مهر از تحکم خویش و از دوگیتی. و نشان برخاستن اختیار بسه چیزست: یکی در بلا و عافیت یکسان بودن، و بعتا و منع برابر بودن، و بزندگانگی و مرگ مساوی بودن. و نشان بدیدن عنایت مولی بسه چیزست: یکی آن که در دل وی شادی نهند که غمها بشوید، و نوری بخشند که علایق بسترده، و قریب دهند که تفرق ببرد. و نشان بریدن مهر از خود و از دو جهان بسه چیز است: یکی آن که حاجتهای وی با یکی افتد، و هیچ حجاب نماند در دل که ویرا ببوشاند، و امانی در دل وی راه نیابد. هرکه در حکم بر بیم آرمیده است صابرست، و هرکه در حکم بر امید آرمیده است راضیست؛ و هرکه در حکم بر مهر آرمیده است موافقتست.

میدان بیست و پنجم اخلاص است

از میدان موافقت میدان اخلاص زاید. قوله تعالی: «قل الله اعبد مخلصا له دینی». اخلاص ویژه کردنست. و آن سه قسمت: اخلاص شهادت و آن در اسلامست، و اخلاص خدمت و آن در ایمانست، و اخلاص معرفت و آن در حقیقت است. اخلاص شهادت را سه گواهیست: کوشیدن بر امری، و آزر از نهی وی، و آرمیدن بر رضای وی: «اللا لله الدین الخالص؟» و اخلاص خدمت را سه گواهیست: نادیدن خلق در پرستیدن حق، و رعایت سنت در کار حق، و یافت حلاوت بر خدمت حق، قوله تعالی: «و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصین له الدین». و اخلاص معرفت را سه گواهیست: بیمی از گناه بازدازنده، و امیدی بر طاعت دارنده، و مهری حکم را گوارنده، قوله تعالی: «انا اخلصنا هم بخالصه».

میدان بیست و ششم تبتل است

از میدان اخلاص میدان تبتل زاید. قوله تعالی: «وتبتل الیه تبتلا». تبتل بازگشتن است. و آن سه چیزست با سه چیز: از دوزخ با بهشت، و از دنیا با آخرت، و از خود با حق. از دوزخ با بهشت رسیدن سه چیزست: از حرام بحلال پیوستن، و از کینه و عداوت بنصیحت بازگشتن، و از دلیری بترسکاری گشتن. و از دنیا با آخرت آمدن سه چیز است: از حرص بقناعت آمدن، و از علایق بفراغت آمدن، و از اشتغال بانابت آمدن. و از خود بحق کشتن آمدن، و از اشتغال بانابت آمدن. و از خود بحق کشتن سه چیزست: از دعوی بنیاز آمدن، و از لجاج بتسلیم آمدن، و از اختیار بتفویض آمدن.

میدان بیست و هفتم عزم است

از میدان تبطل میدان عزم زاید. قوله تعالی: «فاصبرکما صبر أولو العزم من الرسل». عزم بجز قطعت از غیر آن چیز و اعراض قلبست از همه چیز الا آن چیز. عزم درست کردن مراد است، و جمع دل پاک. و آن سه بابت: عزم توبه است، و عزم خدمتست، و عزم حقیقت است. عزم توبه سه چیزست: رستن از معصیت، والت بیفگندن، و از قرین بد بریدن. و عزم خدمت سه چیزست: پیش از امر امر، امر را آمادگی کردن، و فریضتها در وقت آن گزاردن، و کار دین خود را به امر دنیا مقدم داشتن. و عزم حقیقت سه چیزست: آرام در وقت خشم، و جوانمردی در وقت احتیاج، و خجلی در وقت طاقت. و مایه عزم سه چیزست: صلابت در دین، و غیرت بر امر، و استقامت وقت.

میدان بیست و هشتم استقامت است

از میدان عزم میدان استقامت زاید. قوله تعالی: «فاستقم کما أمرت». استقامت هموار بودن است بی تلون. و آن سه قسم است: استقامت افعال، و استقامت اخلاق، و استقامت انفاس. استقامت افعال قریانراست، و اگر نه مرئیانند، و استقامت اخلاق موقنانراست، و اگر نه منحرفانند، و استقامت انفاس عارفانراست، و اگر نه مدعیانند. استقامت افعال را سه گواهیست: ظاهر وی بموافقت، و باطن وی بمخالصت، و مزد بر خود بملامت. و استقامت اخلاق را سه نشانست. اگر جفا گویند عذر گوئی، و اگر ایداء نمایند شکر دهی، و اگر بیمار شوند بیادیت روی. و استقامت انفاس را سه گواهیست: بنفس می کوشی تا با قیمت گردی، و عمر یکنفس دانی تا آزاد باشی، و بر نفس متفحص باشی تا سید گردی. و بدانکه عمر هر نفس که گذشت یا خصمست یا شفیع، در هر نفس الله را بر بنده منتست و بنده را برابر آن جنایتست. نفس بدبخت دود چراغ کشته است در خانه تنگ بی در، و نفس نیک بخت چشمه روشن است در بوستان آراسته به ابر.

میدان بیست و نهم تفکرست

از میدان استقامت میدان تفکر زاید. تفکر دلرا، چون پویدن است نفس را، التفکر هو ترتیب امور معلومة للتأدی الی مجهول. قوله تعالی: «و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون» تفکر بر سه قسم است: یکی حرامست، و یکی مستحبست، و دیگر واجبست. آن قسم تفکرکه حرام است در سه چیز است: در صفات رب العزة، که آن تفکر تخم حیرتست، و دیگر در جزای کار ویست، که آن تخم تهمتست؛ سیم در اسرار خلقتست، که آن تخم خصومتست. و آنکه مستحبست تفکر در صنایع صانعست، که آن تخم حکمتست؛ و در اقسام حق، که آن تخم بصیرتست؛ و در آلاء وی، که آن تخم محبتست سیم تفکری که واجبست تفکر در کار خویش است، که آن کار تعظیم است؛ و جستن عیب خویش «در» طاعتست، که آن تخم شرمست؛ و غرض تام جزم آن حزم خود را دیدن، که آن تخم بیمست؛ و پروردن نیاز که جزای آن دیدارست. و آن سه چیزست: تفکر و تدبر و تذکر؛ تفکر در کرد، و تدبر در گفت، و تذکر در بخش: کرد چون، و گفت چه، و بخش چند؛ کرد نغز، و گفت راست، و بخش پاک.

میدان سی ام ذکر است

از میدان تفکر میدان ذکر زاید. قوله تعالی: «ولا یتذکر الا من ینیب». تذکر یادکار رسیدست و پذیرفتست، و فرق میان تفکر و تذکر آنست که تفکر جستنت و تذکر یافتن است. و تذکر سه چیزست: بگوش ترس ندای و عید شنیدن، و به چشم رجا با منادی بوعده دوست نگریستن، و بزبان نیازمندی منت را اجابت کردن است. تذکر بترس میان سه چیزست: فرع سنن پوشیده، و وجل سرانجام نادیده، و تأسف بر وقت شوریده. و تذکر برجا میان سه چیزست: توبه کوشنده، و شفاعت نیوشنده، و رحمت تابنده. و تذکر نیاز میان سه چیزست: مناجات پیوسته، و آشنایی از ازل شادی نماینده، و دلی گشاده بمولی نگرنده.

میدان سی و یکم فقرست

از میدان ذکر میدان فقر زاید. قوله تعالی: «یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله». فقر درویشیست، و آن سه است: فقر اضطرار، و فقر اختیار، و فقر تحقیق. فقر اضطرار سه است: یکی کفارتست، و دیگری عقوبتست، سیم قطعیتست؛ نشان آنچه کفارتست انتظار و صبر است، نشان آنچه عقوبت است ضیق و ضجرتست، و نشان آنچه قطعیت است شکوی و سخطست: «اذا هم سخطون»، در صفت منافقانست. و آنکه فقر اختیارتست سه است: یکی درجه، و دیگری قربت، سیم کرامتست: آنچه درجه است با قناعتست، و آنچه قربتست با رضاست، و آنچه کرامتست بایثارتست. و فقر تحقیق سه است: جفا از وی نیست، و نعمت را عدد پیدا نیست، و شکر سزا را طاقت نیست. قوله تعالی: «و من یردالله فتنته فلن تملك له من الله شیئا اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم».

میدان سی و دوم تواضعست

از میدان فقر میدان تواضع زاید. قوله تعالی: «و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا». تواضع فرو استادنت حق را، و آن سه چیزست: حق را جل جلاله، و دین ویرا، و اولیاء ویرا. تواضع دین ویرا سه چیزست: رأی خود را برابرگفت وی باز نداری، و بر سر رسول وی ﷺ اسناد نجویی، و بر دشمن خویش حق رد نکنی. و تواضع اولیا را سه چیزست: قدر ایشانرا زبر قدر خویش داری، و از خویش ایشانرا اکرام نمائی، و از ظن بد خویش ایشان را آزاد داری. تواضع حق را جل جلاله سه چیزست: فرمان ویرا خوار باشی، وزیر حکم وی پژمرده باشی، و در یادکردن وی حاضر باشی.

میدان سی و سیم خوف است

از میدان تواضع میدان خوف زاید. قوله تعالی: «و اما من خاف مقام ربه». خوف ترس است، و ترس حصار ایمانست و تریاق تقوی و سلاح مؤمنست. و آن سه قسم است: یکی خاطر، و دیگر مقیم، سیم غالب. آن ترس که خاطرست در دل آید و برگذرد؛ آن کمینه ترس است که اگر آن نبود ایمان نبود که بی بیم ایمنی روی نیست و بی بیم را ایمان نیست، و نشانهای بیم ناپیداییست، و آن پیرایه ایمانست. هرکس را ایمان چندانست که بیم است.

دیگر ترس مقیم است، که آن ترس بنده را از معاصی بازدارد، و از حرام ویرا دورکند، و امل مرد کوتاه کند. سیم ترس غالبست، و آن ترس مکرست، که حقیقت بدان ترس درست آید، و راه اخلاص بدان گشاده آید، و مرد را از غفلت آن باز رهاند. و نشان مکرده چیزست: طاعت بی حلاوت، و اصرار بی توبه، و بستن در دعا، و علم بی عمل، و حکمت بی نیت، و صحبت بی حرمت، و بستن در تضرع، و صحبت با بدان، و بدتر از این همه دو چیزست: بنده را ایمان دهد بی یقین یا بنده را بوی بازگذارد. و این بیم تایبانست.

میدان سی و چهارم وجلست

از میدان خوف میدان وجل زاید. قوله تعالی: «و قلوبهم وجلة». وجل قوی تر از خوفست، و آن ترس زنده دلانست و آن سه چیزست. ترس بر طاعت، و ترس بر وقت، و ترس بر امل. ترس بنده از طاعت بر سه چیزست: از فساد نیت، و تاوان تقصیر، و ستدن خصمان. و ترس بر وقت از تغیر عزمست، یا از اضطراب اخلاص، یا از تفرقه دل. و ترس بر امل، آن یادکردن نوایستن است؛ و این ترس بر مقدار مکاشفت است، و دیدار دل، و تیمار از سبق؛ و نگریستن باول دل، بیقرار دارد و مرادرا غرقه. و این بیم عابدانست.

میدان سی و پنجم رهبت است

از میدان وجل میدان رهبت زاید. قوله: «وایای فارهون». رهبت ترسیست از وجل برتر. رهبت سه صفت دارد: عیش را از مردم ببرد، و از خلق جهان ببرد، و ترا در جهان از جهان جدا کند. و نشان آن سه چیزست: همه نفس خود را غرامت بیند، و همه سخن خود را شکایت بیند، و همه کرد خود را جنایت بیند. همواره نازنده و سوزنده بود میان سه حال: آزمودن بیماران، و اخلاص غرقه شدگان، و لأوه مبتهلان. و این ترس زاهدانست.

میدان سی و ششم اشفاقست

از میدان رهبت میدان اشفاق زاید. قوله تعالی: «الذین هم من خشية ربهم مشفقون». و اشفاق ترس دایم است. ابریست نور باران. و این ترس نه پیش دعا حجاب گذارد، و نه پیش فراست بند، و نه پیش امید دیوار، این ترس است گدازنده و کشنده، تا که بشارت «الا تخافوا ولا تحزنوا» نشنود نیارآمد. خداوند اشفاق را کرامت می نماید، و از هم زوال آن ویرا می سوزانند، و نور می افزایند، و فزع تغیر در وی می افکنند. و در غربت ویرا برمی کشند، و عتاب در گوش و دل وی می افکنند. و این ترس عارفانست.

میدان سی و هفتم خشوعست

از میدان اشفاق میدان خشوع زاید. و خشوع ترسیست که خاطر از حرمت نرم کند، و اخلاق را تهذیب کند، و اطراف را ادب کند. قوله تعالی: «الم یأ للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله». خشوع بیمیست با هشیاری و استکانت. و آن سه بابست: در معاملت ایثار و تحمل در خدمت استکانت و حضور، و در سر شرم و تعظیم. آثار ایثار در معاملت سه چیزست: بدان از وی ایمن، و نیکان از وی شاد، و خلق از وی آزاد. و نشان حضور در

خدمت سه چیزست: حلاوتی که بدان از درگاه نشکبید، و مطالعه مقصود که از آن بخلق نه پردازد، و معایت تقصیر که خود را حق نه بیند. و نشان تعظیم بر سه چیزست: نزدیک دیدن حق تعالی بخویشتن، و دور دیدن خویش را از وی، و بزرگ داشتن آزمایش وی. و این ترس صدیقانست.

میدان سی و هشتم تذلل است

از میدان خشوع میدان تذلل زاید. تذلل بسزای نیاز خویش زیستن است، و بخواری راه بردن است، و بر آن تخم عز دو جهانی کشتن. قوله تعالی: «و عنت الوجوه للحي القيوم و قد خاب من افتري». و تذلل سه قسم است: تذلل اجابت بصدق امر و معاملات بوقاقت فرمان، و تذلل قصد با طلب حقیقت بزاد خاطر، و تذلل آگاهی از اطلاع حق بر سر. تذلل قبول امر را سه نشانست: رغبت در علم، و حرص بر ورد، و نظر باریک. و تذلل قصد را با حقیقت سه نشانست: کم سخنی، و دوستی درویشی، و فکرت دایم. و تذلل آگاهی را از اطلاع حق بر سر سه نشانست: خواب چون خواب غرقه شدگان، و خوردن چون خوردن بیماران و عیش چون عیش زندانیان. و این طریق مستقیمانست.

میدان سی و نهم اخباتست

از میدان تذلل میدان اخبات زاید. قوله تعالی: «و بشر المختین» اخبات نرم خوئیست، و تنگ دلی، و ترسگاری مردیست حقیقت اخلاص چشیده، و عذر خلاق بدیده، و از خویشتن رسته. نشان چشیدن اخلاص سه چیزست: از تیمار رزق و از کوشیدن و از ساختن جهان برآسودن، و در مداومت خدمت و استغراق اوقات و تصفیه انفاس آویختن، و جهان و جهانیان و آدمیان و جز از ایشان را از ادای خویش آزاد داشتن. و این سیرت ابدالانست.

میدان چهلم البادست

از میدان اخبات میدان الباد زاید. الباد با حق زیستن است و بوی پیوستن. قوله تعالی: «فاین تذهبون». الباد آنکه بود که هیبت با محبت بیامیزد، و این مقام متصلانست. و نشان آن سه چیزست: گم شدن اسباب در توکل وی، و استهلاك علایق در یقین وی، و فنای احتیال در ثقت وی. گم شدن اسباب وی را سه چیز باز آورد: بی‌نیازی از جهانیان، و وحشت از خلقان، و آرزوی مرگ. و استهلاك علایق را سه نشانست: رستن از تدبیر خود، و بی‌نیازی از تمیز خود، و فراغت از مؤنت خود. فنای احتیال سه چیزست: وقت مقربان، و نفس عارفان، و علم ربانیان.

میدان چهل و یکم هیبت است

از میدان الباد میدان هیبت زاید. قوله تعالی: «یعلم ما فی انفسکم فاحذروه». هیبت مقام اصفیاست و درجه اوتادست. هیبت بیمیست که از عیان زاید، و دیگر بیمها از خبر زاید. هیبت حیرتست که در دل تابد چون برق اگر نسیم انس در برابر آن نیاید. جان مرد بآن طاقت نیارد، و بیشتر در وقت وجد افتد چنانکه کلیم صلوات الله

علیه را افتاد بطور. و هیبت نه از تهذیب افتد، بلکه از اطلاع افتد. و از آن سه چیز گشاید: خوش گشتن وقت، و گم شدن مرد از خود، و نیست شدن از هوا و حظ. و هیبت که از بصیرت افتد حکمت زاید؛ و آنچه از تفکر افتد فراست زاید، و آنچه از سماع افتد بکشد یا خرد و حس ببرد.

میدان چهل و دوم فرارست

از میدان هیبت میدان فرار زاید. قوله تعالی: «فروا الی الله». فرار با مولی گریختن است. و در تفرق بر خویشتن بستن است، و از دو جهان رهایی جستن است. گریختن بمولا را سه نشانست: امید از کردار خود بریدن، و بر اخلاص خود تهمت نهادن، و از دیدن طاعت خود توبه کردن. و در بستن تفرق سه نشانست: همت یگانه کردن، و از تدبیر خود بیرون شدن، و حکم را باستسلام گردن نهادن. و رهایی جستن را از دو جهان سه نشانست: از بیمها بر بیم قطعیت اختصار کردن، و از کوشیدنها بر کوشیدن وقت اختصار کردن، و از امیدها بر امید دیدار نیارامیدن.

میدان چهل و سیم رجاست

از میدان فرار میدان رجای زاید. قوله تعالی: «یحذر الاخرة و یرجوا رحمة ربه». رجای امیدست. و یقین را دو پرست: یکی ترس و دیگری امید، که تواند که بیک پر ببرد. امید مرکب خدمتست، و زاد اجتهاد، و عدت عبادت. و مثل ایمان چون مثال ترازوست، یک کفه ترس و دیگر امید، و زیانه دوستی کفه‌ها با خلاق نیکو آویخته.

بیت:

مرغ ایمانرا دو پر خوف و رجاست مرغ را بی پر پرانیدن خطاست.

رجا را سه قسمست: یکی رجای ظالمانست: در گذاشتن جرم را، و پوشیدن عیب را، و باز پذیرفتن خصمان؛ قوله تعالی: «و یرجون رحمة و یخافون عذابه». و دیگر رجای مقتصدانست: در گذاشتن تقصیر را، و پذیرفتن طاعت را، و بیفزودن معونت را؛ قوله تعالی: «یرجعون تجارة لن تبور». و دیگر رجای سابقانست: تمام کردن نعمت ازلی را، و زیادتی زندگانی دل را، و حفظ دل و مایه وقت را، قوله تعالی: «یرجعون من الله ما لا یرجون لك».

میدان چهل و چهارم طلب است

از میدان رجای میدان طلب زاید. قوله تعالی: «یتغون الی ربهم الوسيلة ایهم اقرب». طلب جستن و کوشیدن است. و آن سه قسم است: طلب آزادی، و طلب ثواب، و طلب حق تعالی. اما طلب آزادی از درد قطعیتست، و از خجالت عتاب، و از ذل حجاب، و این طلب مفتقرانست. و اما طلب ثواب آن طلب بهشتست، و شفاعت، و خوشنودی؛ و این طلب مجاهدانست. اما طلب حق تعالی کاری عظیمست، و آن ترك دنیا و آخرتست؛ و خلق آنرا بگزاف و سستی مینگرند، و همه چیز را پیش جویند پس یا بند، و حق تعالی را پیش یا بند پس جویند. آنان طالبان حق عزیزانند. فافهم و الله اعلم.

میدان چهل و پنجم رغبت است

از میدان طلب میدان رغبت زاید. قوله تعالی: «و یدعوننا رغبا و رهبا». رغبت خریداریست. رغبت و رهبت دو قدم ایمانند که بدان رود، که بیک قدم نتوان رفت، و دوستی سر آن. و جمله راغبان سه مردمند: یکی راغبست در این جهان در ابتلا غرق، و دیگر راغبست در آن جهان در اجتهاد غرق، سیم راغبست در حق در افتقار غرق. و تخم رغبت در دنیا سه چیزست: درازی امل، و اندکی علم، و مردگی دل. و تخم رغبت در آخرت سه چیزست: کوتاهی امل، و نور علم، و زندگی دل. و تخم رغبت در حق سه چیزست: قبول کردن ندای ازلی، و فروشکستن کام دل، و حرمت سر نگاه داشتن.

میدان چهل و ششم موصلت است

از میدان رغبت میدان موصلت زاید. قوله تعالی: «واسجد واقترب». موصلت سه چیزست: موصلت عذر با پذیرفتکاری، و موصلت جهد و از ملک یاری، و موصلت دوست داری و از مولی پسندکاری. نشان موصلت عذر ظاهرگشتن برکات در فعلست، و آرامش در خوی، و خوشی در دل. و نشان موصلت جهد و توفیق ظاهر گشتن برکاتست بر اسرار، و قبول دلها، و استجابت دعاها. و نشان موصلت دوست داری و از مولی پسندکاری ظاهرگشتن برکاتست بر انفاس، و بزرگی همت، و گشاد حکمت.

میدان چهل و هفتم مداومت است

از میدان موصلت میدان مداومت زاید. قوله تعالی: «حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی» محافظت مداومتست، و مداومت مقام کردنست در مقصود. و مداومت سه قسم است: مداومت تن بر ورد، و مداومت زبان بر ذکر، مداومت سر بر ضبط. مداومان تن بر ورد سه‌اند: عابدست بر امید و بیداری با وی همراه، و زاهدست بر بیم و نیازمندی با وی همراه، و زاهدست بر ذکر سه‌اند: عذرگوی ملامت با وی همراه، و حاجت‌خواه اضطرار با وی همراه، و مناجات‌گوی لذت با وی همراه. و مداومان بر ضبط سه‌اند: متفکرست و اعتماد با وی همراه، و متذکرست اخلاص با وی همراه، و ناظرست افتقار با وی همراه.

میدان چهل و هشتم خطرست

از میدان مداومت به میدان خطر زاید. و خطر دل را چنانست که نفس تن را و لحظت چشم را. خطر سه است: خطر بغفلت، و خطر بیقظت، و خطر بصوت. اما خطر غفلت را در آن سه محنت است: وقت را زیان، و دل را پوشش، و شیطانرا طمع. اما خطر بیقظت را در آن سه برکتست: هوا را نقصان، و دشمن را درد، و وقت را بخت. و اما خطر صوفت را در آن سه تحفه است: مشغول شدن علم، و پیوستن با حقیقت، و نگرستن بحق. و آنان که برون این خطراند همه در خطرند.

میدان چهل و نهم همت است

از میدان خظرت میدان همت زاید است قوله تعالی: «قد یعلم ما انتم علیه». همت خواستست از دل بقیمت دل. همتهای عالم سه است: یکی همت در دنیا و آن بوی قطعیت؛ منبع علم مرد آن، و غایت امید وی آن، و قطب آسیا بسعی وی آن؛ نعوذ بالله! و اما همت در عقبی، آن برق نجاتست؛ در دست مرد عنان آن، و بر دل وی عنوان آن، و بر روزگار وی نشان آن. و اما همت بحق، آن بشارت فوزست؛ مرد را بیک نیاز از همه نیازها بی نیاز کند، و بیک بند از همه بندها آزاد کند، و بیک در از همه درها مقیم کند. همت کسی قیمت ویست، و آن بهمت از ازل نشان ویست، و بر ابد مهر ویست.

میدان پنجاهم رعایت است

از میدان همت میدان رعایت زاید. قوله تعالی: «فما رعوها حق رعایتها». رعایت براستا کردندست و کوشیدن. رعایت اهل حق سه چیزست: همت را، و وقت را، و سر را. رعایت همت آنست که یقین را باطن بدل نکنی، و اهام را در وسواس نیامیزی، و فراست از تمیز جدا کنی. و رعایت وقت آنست که از علایق ننگ داری، و خویش را از اسباب دریغ داری، و هر نفسی بحق بند کنی. و رعایت سر آنست که خویشتن را بدست امانی ندهی، و در زرق خویش میانجی نه پیچی، و از حق طرفه العینی بخود باز نیایی.

میدان پنجاه و یکم سکینه است

از میدان رعایت میدان سکینه زاید. قوله تعالی: «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین». سکینه آرامش است که حق بفرستد بر دل دوستان خویش آزادی آن دلها را. و سکینه دل در سه جایست: در توحید، و در خدمت، و در یقین. اما سکینه توحید را در دل سه علمست: ترس است از روز ناآزموده و شناخت خداوند نا اندر یافت، و دوست داشتن وی نادیده. و اما سکینه در خدمت سه عمل کرد: در دل داد بستن کرد تا باندک توانگر گشت، و بر اهل اعتماد کرد تا از وسواس آزاد گشت. و سکینه در یقین سه عمل کرد: در دل بتقسیم قسام رضا داد تا از احتیال برآسود، و ضرر و نفع از یک جای دید تا از حذر فارغ گشت، و وکیل به پسندید تا از علایق رها شد.

میدان پنجاه و دوم طمانینت است

از میدان سکینه میدان طمانینت زاید. قوله تعالی: «یا ایها النفس المطمئنه». و طمانینت آرامش است با انس. و آن سه قسم است: طمانینت بر نقد، و طمانینت بر امید، و طمانینتست بر مهر. اما طمانینت بر نقد سه است: از غافلان بملک، و از غافلان بملک، و از عاقلان بتجربه، و از مخلصان بضمان و طمانینت بر امید سه است: مزد است مکنسب بدل آرمیده، و مزد است منتظر بدل آرمیده، و مزد است منقطع بدل آرمیده. اما طمانینت را بر مهر سه نشانست: مشغول بودن بکار وی از کار خود، و بیاد وی از یاد خود، و بمهر وی از مهر خود.

میدان پنجاه و سیم مراقبتست

از میدان طمانینت میدان مراقبت زاید. قوله تعالی: «لا یفترون» مراقبت به کوشیدنست. و آن سه چیزست: مراقبت خدمت، و مراقبت وقت، و مراقبت سر. اما مراقبت خدمت بسه چیز توان یافت: بزرگ آمدن فرمان، و بدانستن سنت، و شناختن ریا. و مراقبت وقت بسه چیز توان یافت: بفنای شهوات، و صفای خطرات، و غلبه مهر. و مراقبت سر بسه چیز توان یافت: بگم شدن ازگیتی، و رهاگشتن از خود، و برگشتن از انس.

میدان پنجاه و چهارم احسانست

از میدان مراقبت میدان احسان زاید. احسان آنست که سید ولد آدم عَلَيْهِ السَّلَام روح قدس را لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفت در جواب وی: «أن تعبدالله كأنك تراه» «خدایرا پرستی چنانکه ویرا می بینی». اولی تر خلق بیافت این میدان سه مردند: یکی غرقه گشته در دریای توحید از زندگانی نومید، و دیگر واله گشته در هیبت، سیم غرقه گشته در وجد؛ هوا در عزم گم شده، و اسباب در جمع گم شده، و تفرق در وجدگم شده، و اسباب در جمع گم شده؛ و تفرق در وجدگم شده؛ و اسباب در جمع گم شده، و تفرق در وجدگم شده؛ و از تن سمع پیدا و بس، و از دل درد پیدا و بس؛ بدل دید، پنداشت که بعیان دید؛ از تلاشی انسانیت و خمود هوا و عنای علایق برست.

میدان پنجاه و پنجم ادبست

از میدان احسان میدان ادب زاید. قوله تعالی: «الحافظون لحدود الله». ادب بحد زیستن است و قدم باندازه نهادن. و آن در سه چیزست: در خدمت، و در معرفت، و در معاملت. اما در خدمت اجتهاد و تکلف نه، و احتیاط و وسواس نه، و سماجت و تهاون نه. اما ادب در معاملت سه چیزست: رفق و مدهانت نه، و صلابت و مناقشت نه، و یاد نعمت و لاف نه.

میدان پنجاه و ششم تمکنست

از میدان ادب میدان تمکن زاید. تمکن آنست که کار مرد را ملک گردد که از کوشش باز رهد. قوله تعالی: «و لا یستخفنک الذین لا یوقنون». تمکن از سه چیز باید: جستن از خوی در سه جای، و از تن در سه جای، و از دل در سه جای. اما تمکن در خوی، در بیم و در خشم و در حاجت. و اما در تن، در سه جای: در بیماری، و در غریبی و در درویشی. و از دل در سه جای: و در تمیز، و در همت.

میدان پنجاه و هفتم حرمتست

از میدان تمکن میدان حرمت زاید. قوله تعالی: «ما لکم ترجون لله وقار». حرمت آزرم داشتنست. آن سه قسم است: احترام خدمت را، و احترام ذکر را، و احترام سر را. احترام خدمت را سه نشانست: عین آنرا در دین شکوه داری، و بهدایت آن از مولی شادی کنی، و نفس خود را در آن بتقصیر متهم کنی و معیوب بینی. اما احترام ذکر

را سه نشانست: سخن هزل را در ذکر حق نیامیزی، و در غیبت دل مولی را یاد نکنی، و بی وی خود را خوانی وی را خود باشی. اما احترام سر را سه نشانست: اگر می ترسی مهر نبری، و اگر امید داری خود حق نه بینی، و اگر گستاخی کنی تعظیم نگاه داری.

میدان پنجاه و هشتم غیرت است

از میدان حرمت میدان غیرت زاید. غیرت رشکست بر چیزی که غیر آن بجای آن چیز نیست. و آن سه چیزست: عمرست، و دلاست، و وقت است. اما عمر دوکانست، و خرد پیرایه، و دین مایه، و مؤمن بازرگان: و هرچه از عمرگذشت تاوانست یا درمان؛ و آن نفس که در آنیم یا تحفه است یا داغ؛ و آنچه از عمر مانده است یا زهرست یا تریاق. و دل خزینۀ مردست، و شیطان دشمن، و مراقبت قفل آن. و مؤمن محتاج: هر چه از نفس می کاهد در دل می افزاید، و هرچه در دنیا می زاید از قیمت می کاهد، و هرچه در دعوی می افزاید از مایه می کاهد. وقت مرد ساعت غیبت مردست از خود: هر آنکه آنرا بر مرد بیوشاند یا ببرد، دشمن ترست ویرا از قاتل وی؛ و هرکه آنرا بر وی تقویت کند، بر وی گرامی ترست از زاینده وی؛ وقت بر خداوند وقت گرامی ترست از دو جهان وی.

میدان پنجاه و نهم جمع است

از میدان غیرت میدان جمع زاید. قوله تعالی: «ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون». جمع از پراکندگی سه چیز برستن است: برستن دلست و نیت و وقت؛ ناپراکندگی دل را سه نشانست: نا بایستن افزونی، و وحشت از خلق، و ملامت از زندگانی. و نشان ناپراکندگی نیت سه چیزست: شیرینی خدمت، و آرزومندی بعلم، و موافق افتادن قصد. و نشان ناپراکندگی در وقت سه چیزست: حلاوت مناجات، و تولد حکمت، و صحت فراست.

میدان شصتم انقطاعست

از میدان جمع میدان انقطاع زاید. قوله تعالی: «انی مهاجر الی ربی» انقطاع از غیر حق بریدن است، و با حق بودنست. منقطعان با حق سه مردانند: یکی بعذر، و دیگر بجهد، سیم بکل. منقطع بعذر را سه نشانست: نفس مرده، و دل زنده، و زبان گشاده. و منقطع بجهد را سه نشانست: تن در سعی، و زبان در ذکر، و عمر در جهد. و منقطع بکل را سه نشانست: با خلق عادت، و با خود بیگانه، و از تعلق آسوده.

میدان شصت و یکم صدقست

از میدان انقطاع میدان صدق زاید. قوله تعالی: «رجال صدقوا ما عاهدوا الله». صدق راستیست. و صدق را سه درجه است: اول درجه ظاهر، و باطن، و غیب. اما آنچه ظاهرست سه چیزست: در دین صلابت، و در خدمت سنت، و در معاملات حسنت. و آنچه باطنست سه چیزست: آنچه گویی کنی، و آنچه نمایی داری، و از

آنچه که آواز دهی باشی. و آنچه غیب است سه چیزست: آنچه خواهی یابی، و آنچه نیوشی به بینی، و بنزدیک وی آنچه می‌شمی باشی.

میدان شصت و دوم صفاست

از میدان صدق میدان صفا زاید. قوله تعالی: «فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله». اهل صفا سه گروه‌اند: یکی از آن فرشتگانند، از شهوت پاک، و از تهمت دور، و از غفلت معصوم. و دیگر گروه انبیانند صلوات الله علیهم، از تراجع پاک، و از زینت دور، و از معاصی معصوم. و دون انبیا یک گروه‌اند از مومنان اهل صفا، و ایشان قومی‌اند از سلطان نفس رسته، و دلها با مولی پیوسته، و سرها باطلاع وی آراسته.

میدان شصت و سیم حیاست

از میدان صفا میدان حیا زاید. قوله تعالی: «فیستحیی منکم». حیا شرمست، و شرم حصار دین، و شرم علمیت از علمهای کرم. شرم غافلان از خلقت، و شرم جوانمردان از فرشتگان، و شرم عارفان از حق، از خلق آنکس شرم دارد که از آب روی خود بترسد، و از قبول ایشان نیوشد، و عظمت الله نشناسد. و از فرشتگان شرم آنکس دارد که بر غیب اعتماد دارد، و از گناه باک دارد، و از حساب اندیشه دارد. و از حق شرم آنکس دارد که دل بینا دارد، و سر آشنا دارد، و ضمیر از ریبت جدا دارد.

میدان شصت و چهارم ثقت است

از میدان حیا میدان ثقت زاید. قوله تعالی: «فهو رب السماء والارض انه لحق». ثقت بستن گذاشتنست و استواری امید. و آن از سه چیز خیزد: از صدق تصدیق، و از حسن ظن، و از صفای نظر. از صدق تصدیق سه چیز زاید: خوف سوزنده، و رجای انگیزنده، و انس نوازنده. و از حسن ظن سه چیز زاید: خرسندی باندرک، و شکیبایی درکار، و همداستانی بمرگ. و از صفای نظر سه چیز زاید: فتوح لفظی، و اشارات غیبی، و حکمت لدنی.

میدان شصت و پنجم ایثارست

از میدان ثقت میدان ایثار زاید. قوله تعالی: «و یؤثرون علی انفسهم و لوکان بهم خصاصة». ایثار برگزیدن اولیترست بر آنچه کمینه‌تر. بر نیکوتر ایثار در سه چیزست: یکی ایثار «از» دنیا بر خلق، که ثنا از شغل به، و دعا از گنج مه، و بهشت از بها برتر. و دیگر ایثار از عمر بر دل، که دل از زندگانی بهتر، و فراغت از جوانی برتر، و آشنایی از جان عزیزتر. سیم ایثار از علایق بر دین، که دین در فراغت بیاساید، و در خلوت نیالاید، و در تفکر بیفزاید.

میدان شصت و ششم تفویض است

از میدان ایثار میدان تفویض زاید. قوله تعالی: «و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد». تفویض کار بخداوند بازگذاشتن است. و آن در سه چیزست: در دین، و در قسم، و در حساب خلق. تفویض در دین آنست که تکلف خود در آنچه وی ساخت نیامیزی، و هر چه وی برخصت فرو نهاد در آن نیامیزی، و چنانکه آن میگردد با آن میسازی. و تفویض در قسم آنست که بمحنت احتیال عقل خود را عذاب نکنی، و ببهانه دعا با حکم معارضه نکنی، و باستقصاء طلب یقین خود متهم نکنی. و تفویض در حساب خلق سه چیزست: اگر ایشانرا بگناهی مبتلا بینی آنرا شقاوت نشمری و بترسی، و اگر بر طاعت بینی آنرا سعادت نشمری و امید داری، و بظاهر محتمل ایشانرا نداری و تصدیق ایشانرا مطالب نکنی.

میدان شصت و هفتم فتوح است

از میدان تفویض میدان زاید. قوله تعالی: «ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها». فتوح نامیست آنرا که از غیب ناجسته و ناخواسته آید. و آن سه قسمست: یک قسم از آن فا ارادت رزق و عیش است، و آنرا سه شرطست: نامطلوب، و نامکتسب، و نامنتظر. و دیگر آن علم لدنی است ناآموخته با شریعت موافق، و ناشنیده با دل آشنا، و ناآزموده در حکمت پسندیده. سیم نشانهای غیبی از بشارت خوابهای نیکو، و دعای نیکان، و قبول دلها.

میدان شصت و هشتم غربتست

از میدان فتوح میدان غربت زاید. قوله تعالی: «أولوا بقیة ینهون عن الفساد». اولو بقیة غربانند، و آن غربا کیانند طوبی ایشانرا. جمله غربا سه گروه اند: اول گروه بیرون ماندگان از خانمان: زندگان همانانند، و مردگان شهیدانند، و فردا شفیعانند. و دیگر گروه مومنانند در میان منافقان: زندگان مجاهدان، و مردگان شهیدان، و فردا شفیعان. سیم گروه عارفانند در میان غافلان: بتن در زمینانند، و بدل در آسمانانند، و با جهان و جهانیان بیگانگانند.

میدان شصت و نهم توحیدست

از میدان غربت میدان توحید زاید. توحید یکتا گفتن است، و یکتا دیدن، و یکتا دانستن، قوله تعالی: «فاعلم انه لا اله الا الله». اما یکتا گفتن سر همه علمهاست، و در همه معرفت دنیا و دین، و حاجز میان دوست و دشمن. شهادت علمست، و اخلاص بنای آن و وفا شرط آن.

وگفتار توحید را و ظاهر آنرا و باطن آنرا سه وصفست: اول گواهی دادن الله تعالی را بیگانگی در ذات، و پاکی از جفت و فرزند و انباز و یار، سسبحانه و تعالی! و دیگر گواهی دادن الله را بیکتایی در صفتها که در آن بی شبه است، و آن ویرا صفت است نامعقول، کیف آن نامفهوم و ما محاط و نامحدود و دور از اوهام، و در آن نام نه مشارک و نه مشابه، سسبحانه و تعالی! سیم گواهی دادن الله را بیکتایی بنامها حقیقی ازلی، که نامها ویرا حقیقتست و دیگر آنرا عاریتی. آفریده ویرا هم نام هست؛ آنچه نام ویست آن نام ویرا حقیقتست قدیم ازلی و

سزای وی، و آنچه نامهای خلقانست آفریده است محدث بسزای ایشان. الله و رحمن نامهای ویست که بدان نامها کسی دیگر را نخوانند.

و اما یکتا دیدن وی در اقرارست و در آلا: و اما یکتایی در اقرار آنست که بنهادن قدرها متوحدست یگانه بعلم واسع ازلی و حکمت واسع ازلی، و کس را جز از وی علم آن و حکمت آن نیست. دیدن آن بر حکمت است، و راست دانستن آن بر حیرتست، و پیش بردن آن بر قدرتست؛ کس را جز وی آن نیست. و اما یکتایی وی در اقسام بخششهای ویست بخودی خود میان خلق، بسزای قدر هرکس دیده، بصلاح هرکس دانسته، و وقت نگاه داشته. و اما یکتایی در آلاهی وی بیگانگی ویست: معطی ویست و یکتا؛ نه کس را جز از وی شکر و منت، و نه بکس جز از وی حول و قوت، نه دیگری را جز از وی منع و محنت.

اما یکتا دانستن در خدمتست، و در معاملتست، و در همتست. اما در خدمت ترک ریاست، و رعایت اخلاص، و ضبط خاطر. اما در معاملت تصفیت سرشت، و تحقیق ذکر، و دوام اعتماد. و اما در همت کم کردن هر چه جز از وی، و فراموش کردن هر چه جز از وی، و بازستن به آزادی دل از هر چه جز از وی.

میدان هفتادم تفریدست

از میدان توحید میدان تفرید زاید. قوله تعالی: «ذلک بان الله هو الحق و ان ما یدعون من دونه هو الباطل». حقیقت تفرید یگانه کردن همتست، بیان آن در توحید برفت. و اقسام تفرید سه است: یکی در ذکرست، و یکی در سماع، و یکی در نظر. در ذکر آنست که در یاد وی نه بر بیم باشی از چیزی از وی، و نه در طلب چیزی باشی جز از وی، و نه برکوشیدن چیزی باشی بجز از وی. و در سماع آنست که در گوش سر از سه ندای وی بریده نیاید: یک ندای بازخواندن باخود در هر نفسی؛ دیگر ندای فرمان بخدمت خود در هر طرف؛ سیم ندای ملاحظت در هر چیز. و در نظر آنست که نگریستن دل از وی بریده نیاید، و نشان آن سه چیزست: یکی آنکه گردش حال مرد را بنگرداند، و دیگر آنکه تفرقه دل بهیچ شاغل مرد را درنیابد، سیم آنکه مرد از خود بیخبر ماند.

میدان هفتاد و یکم علم است

از میدان تفرید میدان علم زاید. قوله تعالی: «و ما بعقلها الا العالمون». علم دانش است. و آنرا اقسام سه است: علم استدلالی، و علم تعلیمی، و علم من لدنی است. اما استدلالی ثمرات عقولاند، و عواقب تجارباند، و ولایت تمیز که آدمیان بدان مکرماند بر تفاوت درجات، و اما تعلیمی آنست که خلق از حق شنیدند در بلاغ، و از استادان آموختند در تلقین، که دانایان بدان عزیزند در دو جهان. اما لدنی سه علمست: یکی علم حکمت در صنایع دانش آن یافته بنشان، و دیگر علم حقیقت در معاملت با حق یافته با نشان، سیم علم حکم پرنده از حق بدیده از غیب، و آن خضر راست صلوات الله علیه.

میدان هفتاد و دوم بصیرتست

از میدان علم میدان بصیرت زاید. قوله تعالی: «جعل لكم السمع والابصار». بصر دیده‌ور کردنست، و ابصار سه است: اول بصر عقلست، دوم بصر حکمتست، سیم بصر فراست است. اما بصر عقل قواید آن سه است: یکی شناختن سود و زیان خود، و کوشیدن عواقب خود، که آن سبب رستن است از ملامت؛ دیگر بدیدن مراتب خلق، و طاقت هرکسی در خوی، و قوت هر یکی در خود، و بهره هر یک در عزم، و این سبب سلامت است؛ سیم بدیدن اولیتر هر چیز در هرکار و در هر هنگام و با هرکس، و این لباس کرامتست؛ و همه موازین عقل‌اند و جز ازین همه محنتست. و اما بصر حکمت را سه علامت است: بدیدن شفقت در هر فرصت تا جنگ برخیزد، بدیدن حیرت در هر قسمت تا شتاب برخیزد، و بدیدن اشارت حق در هر صنعت تا آشنایی زاید، و شادی این طریق خصوصیتست. و اما فراست بر سه نوعست: تفرس بتجربت و این همه ممیزانرا هست، و فراست باستدلال و این همه عاقلانرا هست، و فراست بنظر دل و این بدان نورست که مومنان در دل دارند. فراست تجربتی بدیده است یا شنیده یا بخرد در یافته؛ و فراست استدلالی قیاس شرعیست در دین، و قیاس عقلی در جز از دین، و قیاس طبیعی که عامه راست؛ و فراست نظری برقیست که در دل تابد و راست آید، یا حاجی که در ضمیری آید و آخر آن حاجی حقیقت بود، یا وقوفست بقطع برحکم غیبی بعینه، و آن خضر علیه السلام.

میدان هفتاد و سیم حیاتست

از میدان بصیرت میدان حیات زاید. قوله تعالی: «او من كان ميتا فاحييناه». زندگانی دل سه چیزست. و هر دل که در آن ازین سه چیز چیزی در وی نیست مردارست: یکی زندگانی بیم است با علم، و دیگر زندگانی امید با علم، سیم زندگانی دوستی با علم. زندگانی بیم دامن مرد پاک دارد، و چشم وی بیدار، و راه وی راست. و زندگانی امید مرکب ببردارد، و زادش تمام، و راه نزدیک. و زندگانی دوستی قدر مرد بزرگ دارد، و سروی آزاد، و دل وی شاد. بیم بی‌علم خارجیانست، و امید بی‌علم امید مرجیانست، و دوستی بی‌علم دوستی اباحتیانست. و آن علم علم حدست و شرط در بیم و امید و در دوستی.

میدان هفتاد و چهارم حکمتست

از میدان حیات میدان حکمت زاید. قوله تعالی: «يؤتى الحكمة من يشاء». حکمت دیدن چیزست چنانکه آن چیزست. میان عقل و علم درجه‌ای شریفست، میان انبیا و اولیا مقسوم. و آن سه درجه است: یکی درجه دیدنست، و دیگر درجه گفتنست، سیم درجه بدان زیستنست. درجه دیدن شناختن کاریست بسزای آن کار، و نهادن آن چیزست بجای آن چیز، و شناخت هرکس در قالب آنکس؛ و این عین حکمتست. و درجه راندن هر سخنت در نظیر آن، و بدیدن آخر هر سخن در اول آن، و شناختن باطن هر سخن در ظاهر آن؛ و این بنای حکمتست. اما درجه زیستن بحکمت و زن معامله با خلق نگاه داشتنست میان شفقت و مدهانت، و وزن معامله نگاه داشتنست میان شفقت و مدهانت، و وزن معامله نگاه داشتن با حق میان هیبت و انس؛ و این ثمره حکمتست، فافهم.

میدان هفتاد و پنجم معرفتست

از میدان حکمت میدان معرفت زاید. قوله تعالی: «تری اعینهم تض من الدمع مما عرفوا من الحق.» معرفت شناخت است. و این سه بابست و سه درجه بر سه تربیت: اول باب شناخت هستی است و یکتایی با هم مانستی؛ و دیگر شناخت تواناییست و دانایی و مهربانی؛ سیم شناخت نیکوکاری و دوست داری و نزدیکی. و معرفت اول باب بنای اسلامست، و دیگر باب بنای ایمانست، و سیم باب بنای اخلاصست. راه فرا باب اول بدیده تدبیر صانعست در گشاد و بند صنایع؛ و راه بیاب دوم بدیدار حکمت صانعست در خور شناختن نظایر؛ و راه بیاب سیم بدیدار لطف مولی است در شناختن کارها و فرو گذاشتن جرمها، و این باب باز پسین میدان عارفانست و کیمیای محبان و طریق خاصان، طریق دل آرای و شادی افزایی و مهرگشایی.

میدان هفتاد و ششم کرامتست

از میدان معرفت میدان کرامت زاید. قوله تعالی: «وجعلنی من المکرمین.» کرامت از باری تعالی بر مراتب است از عد و حد بیرون. اما قوانین آن سه‌اند: یکی کرامت هدایت و اجتناب «کرم علی» آنست؛ و دیگر کرامت کفایت، «کرنا بنی آدم» آنست؛ سیم کرامت بقربت است، «وجعلنی من المکرمین» آنست. کرامت هدایت سه نشانست: استقامت احوال در اسلام، و متابعت سنت در اخلاق و خدمت، و صدق یقین در قسمت. و کرامت کفایت را سه نشانست: رزق و روز بروز بی‌حیلت، و خصومت و عافیت بی‌حیلت، و ناز و خوی خوش بی‌مداخت و تذلل. و کرامت بقربت را سه نشانست: سبکباری خدمت، و وفاق استقبال، و مفاوضه خیر و مستجابی دعا.

میدان هفتاد و هفتم حقیقت است

از میدان کرامت میدان حقیقت زاید. قوله تعالی: «و علمناه من لدنا علما.» اصول حقایق سه است با آنکه شرایع همه حقایقست و هر چه حقست همه حقیقتست. از آن سه حقیقت یکی آنست که الله تعالی بدان عالمست و بدان واقف و یکتا و بس، علم خدای بپا و سر هرکار و نهاد هرکار علم آن ویراست، و اسرار وی در احکمت وی، و تأویل پوشیده‌های وی بر خلق وی. و دیگر حقیقت آنست که در خضر آموخت صلوات الله علیه، پوشیده بر موسی علیه السلام، و خضر علیه السلام بدان دانا؛ و از آن سه چیز در تنزیل پیدا کرد: شکستن کشتی، و کشتن غلام، و راست کردن دیوار. سیم حقیقت آنست که حکیمان بدان بیناند، و عارفان بدان دانا، و مبتصران از آن آگاه؛ و آن هزار جزوست بهزاد درجه بر سه ترتیب. اول الهام، و دیگر فراست، سیم ابصار. «فاذا هم مبصرون.» ابصار دیدن چیز است چنانکه آنست بنزدک الله و بدیده‌ور کردن الله آن چیز رهی را آنچه خواهد چندانکه خواهد آنرا که خواهد.

میدان هفتاد و هشتم ولایتست

از میدان حقیقت میدان ولایت زاید. ایشان که اهل این طبقه‌اند اولیایند، و اوتاد در میان ایشان. قوله تعالی: «ألا ان اولیاء الله لاخوف علیهم و لا هم یحزنون». و اولیا را سه نشانست: سلام دل، و سخاوت نفس، و نصیحت خلق. سلامت دل رستگی از سه چیزست: گله از حق، و جنگ با خلق، و بسند با خود. و سخاوت نفس را سه نشانست: دست برداشتن از آنچه خودخواهی، و بدل باز داشتن از آنچه خلق درآند، و منتظر نبودن چیزی بیشی را از دنیا. و نصیحت خلق را سه نشانست: نیکوکارانرا یاری دادن، و بر بدکاران ببخشودن، و همه ر نیک خواستن. این اخلاق اصل این نیکودلیست، و جوانمردی، و کم آزاری.

میدان هفتاد و نهم تسلیم است

از میدان ولایت میدان تسلیم زاید. قوله تعالی: «و سلموا تسلیم». تسلیم خویشتن بحق سپردنست. هرچه میان بنده است با مولی تعالی از اعتقاد و از خدمت و از معاملت و از حقیقت بنا بر تسلیمست. و این سه قسم است: یکی تسلیم توحیدست، و دیگر تسلیم اقسامست، سیم تسلیم تعظیمست. تسلیم توحید سه چیزست: خدایرا نادیده بشناختن، و نا دریافته را پذیرفتن، و بی معاوضه چیزی پرستیدن. و تسلیم اقسام سه چیزست: بر وکیل وی اعتماد کردن، و بظن نیکو حکم پذیرفتن، و کوشش در حظ نفس بگذاشتن. و تسلیم تعظیم سه چیزست: سعی خود را در هدایت وی کم دیدن، و جهد خود در معونت وی کم دیدن، و نشان خود در فضل وی کم دیدن.

میدان هشتادم استسلامست

از میدان تسلیم میدان استسلام زاید. قوله تعالی: «و أمرنا لنسلم لرب العالمین». استسلام حقیقت اسلامست. و آن سه درجه است: اول از شرک برستن، و دیگر از خلاف برستن، سیم از خود برستن. شرک سه است: شرک بزرگ خود معروفست، و شرک میانین شکست، و شرک کهنین ریاست. هرکه ازین سه شرک برست از سه کار عظیم برست. و خلاف سه است: بدعت در دین، و سخط بر حکم، و شکستن عهد. ورستن از خود سه چیزست: رستن از پسند خویش، و احتمال خویش، و تحکیم خویش.

میدان هشتاد و یکم اعتصام است

از میدان استسلام میدان اعتصام زاید. اعتصام دست بر زدنست. قوله تعالی: «واعتصموا بحبل الله جمعیاً». و اعتصام سه است: اول دست بتوحید زدنست، که «فقد استمسک بالعروة الوثقی» آنست؛ و دیگر دست بقرآن زدنست و کارکردن بدان، که «اعتصموا بحبل الله» آنست؛ سیم دست بحق زدنست، که «و من یعتصم بالله» آنست. اعتصام بتوحید سه چیزست: درست بدیدن که پادشاه یکتاست، و کار از یک جای، و حکم از یک در. و اعتصام بقرآن سه چیزست: بدانستن که دین بقرآنست، و آرنده قرآن، و پذیرفتن گاران قرآن. و اعتصام بحق سه چیزست: دست اعتماد بضمآن وی زدن، و دست نیاز ببر وی زدن، و دست مهر بلطف وی زدن.

میدان هشتاد و دوم انفرادست

از میدان اعتصام میدان انفراد زاید. انفراد یگانه گشتن است. قوله تعالی: «قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی» انفراد بر سه وجه است: انفراد قاصدانست در تجرید قصد، و انفراد متوکلانست در صحبت توکل، و انفراد واجدانست در صولت هیبت یا در نسیم انس. انفراد قاصدانرا سه نشانست: قدم از خود و از دو گیتی برگرفتن، و خویشتن در پیش خویش نبندیدن، و از حق بجز حق خرسند نابودن. و انفراد از متوکلان سه چیزست: از اسباب بر نا رسیدن، و علایق نپذیرفتن، و از تدبیر خود بگریختن. و انفراد واجدان سه چیزست: نفس فانی، و دل غایب، و نفس غرق.

میدان هشتاد و سیم سرست

از میدان انفراد میدان سر زاید. قوله تعالی: «والله يعلم اسرارهم». سر آن خلاصه مردست که با حق دارد، و نهان که هرگز زبان از آن عبارت نتواند کرد، و مردانرا از خود حکایت نتوان کرد. و آن سه استک یکی از آدمیان نهان، و دیگر از فرشتگان نهان، و سیم از خود نهان، آنچه از آدمیان نهانست خدمت خلوتست؛ و آنچه از فرشتگان نهانست مکاشفه حقیقت است؛ و آنچه از خود نهانست استغراق در مواصلت حق است. و شرایط خدمت خلوت سه چیزست: شناختن علم خدمت، و ضایع ناکردن حق خلق، و بازداشتن ایذاء خود از خلق؛ هرکرا چنین باشد خلوت جنایت باشد. و علامات مکاشفت حقیقت سه چیزست: فراخی دل پذیرفتن قدرت را، و تاریک دیدن عذرهای خلق را، و دیده بازکردن آلاء حق را جل جلاله و تم افضاله. و استغراق در مواصلت حق طرفیست چون برق که بنده را چشم دل بر حق آید میان سه چیز: بیم از یک چیز، و امید بیک چیز، و مهر در یک چیز؛ و آن چیز حق، و هر چه جز از وی ناچیز و گم.

میدان هشتاد و چهارم غناست

از میدان سر میدان غنا زاید. قوله تعالی: «و وجدک عایلا فاغنی». غنا توانگریست جمله آن سه چیزست: غنای مال، و غنای خوی، و غنای دل. غنای مال بر سه گونه است: آنچه از حلالست محنتست، و آنچه از حرامست لعنتست، و آنچه افزونیست عقوبتست. و غنای خوی از نفس است که در خبرست که «الغنی عن النفس»؛ و غنای نفس سه چیزست: خشنودی، و خرسندی، و جوانمردی. و غناء دل سه چیزست، و آن «غناء القلب» است که در خبر است: همت از دیا مهمتر، و مراد از بهشت بزرگتر، و آرام از هفت آسمان و زمین برتر.

میدان هشتاد و پنجم بسط است

از میدان غنا میدان بسط زاید. قوله تعالی و تبارک: «افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه». بسط گشادن مولی است دل و وقت و همت بنده را. و آن بر سه گونه است: یکی بسط دعا را، و دیگری بسط خدمت را، و سیم بسط طلب را. بسط دعا را سه نشانست: مناجات با حرمت، و تضرع با هیبت، و سؤال باستخارت. و بسط خدمت را سه نشانست: کار فراوان برش آسمان، و ورد فراوان از خلق نهان، و دل بوقت ورد شتابان. و

بسط طلب را سه نشانست: سماع اندک و فایده فراوان، و خدمت اندک و حلاوت فراوان، و فکرت اندک و دیدار فراوان.

میدان هشتاد و ششم انبساط

از میدان بسط میدان انبساط زاید. قوله تعالی: «فأووا الى الكهف ينشر لكم ربكم من رحمة». انبساط نزدیکی نیوشیدن و دیدار خواستن است. جویندگان دیدار سه مردند: مردی مقتدی بدعای مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که گفت: «اسألک لذة النظر الی وجهک» دعا می‌کنند، و ویرا سه چیز: بجای بیدارگردیدن، و خویشتن را سزاوار ندیدن، و بمصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پی بردن؛ و مردیست در غفلت خواهنده، و بر عادت جوینده، و در اصل بیدارگرونده. سیم مردیست منبسط نفس سوخته، و دل افروخته، و جان بآرزو آمیخته.

میدان هشتاد و هفتم سماع

از میدان انبساط میدان سماع زاید. قوله تعالی: «ولو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم». سماع بیدارکردنست از خواب و جنبانیدنست از آرام و آب دادنست کشته را، تا خفته کیست و آرامیده کیست و کشته چیست. سماع زنده کننده است، و اهل سماع سه مردانند: یکی آنست که حظ وی از سماع معنیست و حاصل آن؛...؛ سیم آنست که حظ وی لطیفه‌ایست میان صوت و معنی و اشارات آن. اما آن پیشین استقبال کرد سماع را به سه چیز: بگوش سر، و آلت تمییز، و حرکت طباع؛ سماع ویرا باز آورد از سه لذت: یکی از آسایش، و از غم و از شغل. اما مرد دوم استقبال کرد سماع را به سه چیز: بگوش، و لطافت نظر، و فایده جستن به نیاز؛ تا باز آورد او را آن سماع دو تحفه: راحت از درد، و نکته از حکمت. و اما سیم مرد استقبال کرد سماع را به سه چیز: بنفس مرده، و دل تشنه، و نفس سوخته؛ تا باز آورد او را نسیم انسی، و یادگار ازلی، و شادی جاودانی.

میدان هشتاد و هشتم اطلاع

از میدان سماع میدان اطلاع زاید. قوله تعالی: «سنرهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم». اطلاع مستمع مطلع شدن ویست بر نصیب خود از حق. و آن مردان سه‌اند: اطلاع مستمع بقرآن بدل زنده بار زنده بار آورد او را سه چیز: بیمی از خطا باز دارنده، و امیدی بر خدمت دارنده، و سکینه با حکم سازنده؛ و اطلاع مستمع علم بدل فراغ بار آورد ویرا سه چیز: نزهت در کوشش، و هدایت در عقل، و توانگری در دل؛ و اطلاع مستمع اشارت بدل بینا بار آورد ویرا سه چیز: مددی از معرفت، و برقی از هیبت، و نسیمی از قرابت.

میدان هشتاد و نهم وجدست

از میدان اطلاع میدان وجد زاید. قوله تعالی: «و ربطنا علی قلوبهم اذ قاموا». وجد آتشی است افروخته میان سنگ اختیار و آهن نیاز. و آن بر سه وجه است: وجدیست نفس را، و وجدیست دل را، و وجدیست جان را. اما آنچه نفس را افتد بر عقل زورکنند، و صبر هزیمت کند، و نهانیها آشکارا کند؛ و این وجد معنویست. اما آن وجد

که دلرا افتد بر طاقت زورکند تا حرکت کند و بانگ کند و جامه بدرد؛ و این وجد معنویست. اما آن وجد که جانرا افتد حظ وی از حق نقدکند، و نفس وی در حقیقت غرق کند، و جان وی آهنگ بریدن کند؛ این واجد منظور است که حق بوی نگریست.

میدان نودم لحظه است

از میدان وجد میدان لحظه زاید. قوله تعالی: «انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی» لحظ واجد برافتادن چشم واجدست بر مرادی در نهان. آن سه مردانند: هیبت زده که مراد جست، مکر دید، کشته شد تا نزدیک؛ و محییست که دوست جست، نشان دید. بپرید تا نزدیک؛ و خداوند انس است که بوقت نگریست، نور دیده غرق گشت تا نزدیک. مرد پیشین در خدمت افتاد و زهد، و مرد در حرمت افتاد و شرم، و مرد باز پسین از خود جدا ماند و رست. فافهم.

میدان نود و یکم وقتست

از میدان لحظه میدان وقت زاید. قوله تعالی: «جئت علی قدر یا موسی». وقت آنست که جز حق در نگنجد. مردان در آن وقت سه‌اند: وقت یکی سبکست چون برق، و وقت یکی پاینده است، و وقت یکی غالب است. آنچه چون برقست غاسلست شوینده؛ و آنچه غالبست قاتل است کشنده. اما آنچه چون برقست از فکرت زاید، و آنچه پاینده است از لذت ذکر زاید، و آنچه غالبست از سماع نظر زاید. آنچه چون برقست دنیا فراموش کند، تا ذکر آخرت روشن کند؛ و آنچه پاینده است از آخرت مشغول کند، تا حق معاین گردد؛ و آنچه غالبست رسوم انسانیت محو کند، تا جز حق جل جلاله نماند.

میدان نود و دوم نفس است

از میدان وقت میدان نفس زاید. قوله تعالی: «فلما افاق قال سبحانک». نفس خداوند وقت آنست که از وی چیزی در چیزی در آن نیامیزد. نفسهای اهل حقیقت سه است: ناله تاییست، و خروش واله، و نعره واجد. اما ناله تائب دیوراند، و گناه شویید، و دل گشاید. و اما خروش واله مهر دنیا شویید، و اسباب سترد، و خلق فراموش کند. و اما نعره واجد در جان آویزد، و دل تشنه کند، و حجاب سوزد.

میدان نود و سیم مکاشفه است

از میدان نفس میدان مکاشفه زاید. قوله تعالی: «ما کذب الفؤاد ما رأی». مکاشفه دیدار دلست با حق. و علامات مکاشفت سه است: استغراق دل از ذکر، و امتلاء سر از ذکر سه چیزست: گفتار حقیقت، و وحشت از خلق، و الهام مناجات. و نشان امتلاء سر از نظر سه چیزست: مستولی گشتن بر احوال، و هموارگشتن ر صدق، و دیده ورگشتن در شادی بزرگتر. و نشان استبصار ضمیر بحقیقت سه چیزست: که مرد طمأنینت و سکینت یابد، و وقار فرشتگان، و ثبات بادنیان.

میدان نود و چهارم سرورست

از میدان مکاشفه میدان سرور زاید. قوله تعالی: «فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون». جمله شادیهها سه است: یکی شادی حرامست، و یکی شادی مکروه، و یکی شادی واجب. آنچه حرامست بمعصیت شاد بودنست، و آن اینست که قوله تعالی: «لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین» «انه لفرح فخور». و آنچه مکروهست بدنیا شاد بودنست، و اینست که گفت قوله تعالی: «و فرحوا بالحویة الدنیا» «و لا تفرحوا بما اتاکم». و آنچه واجبست شادیست بحق، و آن آنست که گفت: «فاستبشروا بیعکم الذی بایعتم به». اما شادی بحرام بدان دل می‌رود، و پی ببرد، و دوست دشمن کند. و اما شادی مکروه از آن آبروی کاهد، و فتنه افزاید، و عمر تاوان آید. و اما شادی واجب سه شادیست: شادی مسلمانی که بند برگرفت و درگشاد و بار داد؛ و دیگر شادی منتست که از عتاب آزادکرد، و از بهشت رها کرد، و بحقیقت شادکرد؛ سیم دوستیست که مرد را انس داد بی‌خلق، و توانگری بی‌گنج، و عز داد بی‌سپاه.

میدان نود و پنجم انس است

از میدان سرور میدان انس زاید. قوله تعالی: «و اذا سألك عبادى فانى قریب». انس آسایش است و آرام بنزدیک دوست. و آن سه کس راست: مرید صادق را که وعده شنود، و عارف را که شان یابد، و محب را که بمراد نگیرد. اما مرید صادق را که وعده شنود در وی سه نشان پدید آید: حلاوت خدمت، و بر همه جانوران شفقت، و خلاص دعوت. و اما عارف که نشان یابد در وی سه نشان پدید آید: مؤانست مناجات و حلاوت فکرت، و سیری از زندگانی. و اما محب را که فرا مراد نگیرد در وی سه علامت پدید آید: آزادی، شادی، و بیقراری.

میدان نود و ششم دهشت است

از میدان انس میدان دهشت زاید. دهشت در غلبه انس از خود رها شدن است، و از خود جدا گشتنست. دهشت آن حالست که تن صبر بر نتابد، و دل بعقل نپردازد، و نظر تمیز را نیابد. تن آنکه صبر بر ندارد که از فراغت دل در ماند، و هیبت میان تن و میان دل وی جدا کند، و سلطان طاقت ضعیف گردد. دل با عقل آناه نپردازد که روح ویرا خواند، و روح وجد بوی رساند، و تشنگی قوت کند. و نظر آنگاه تمیز را نباید که در نور مشاهده غرق گردد، و ندای لطف بوی رسد، و حجاب تنسم از پیش وی برخیزد.

میدان نود و هفتم مشاهده است

از میدان دهشت میدان مشاهده زاید. قوله تعالی: «او القى السمع و هو شهید». مشاهده برخاستن عواقیست میان بنده و حق. و طریق بدان سه چیزست: یکی رسیدن میان بنده و حق. و طریق بدان سه چیزست: یکی رسیدن از درجه علمست بدرجه حکمت؛ و دیگر رسیدن از درجه معرفت بدرجه حقیقت. مرد از درجه علم بدرجه حکمت بسه چیز رسد: باستعمال علم، و تعظیم امر، و اتباع سنت؛ و این مقام حکیمانست. و مرد از درجه صبر بدرجه

صفاوت بسه چیز رسد: بترک مناقشت، و ترک تدبیر، و لزوم رضا؛ و این مقام رضیانت. و مرد از درجه معرفت بدرجه حقیقت بسه چیز می‌رسد: بحرمت در خلوت، و خجل از خدمت، و ایثار برفاقت.

میدان نود و هشتم معاینه است

از میدان مشاهده میدان معاینه زاید. قوله تعالی: «الم تر الی ربک کیف مد الظل». معنی معاینه تمام دینست، و آن سه چیزست: بچشم اجابت بمحبت نگریستن، و بچشم حضور بحاضر نگریستن. شرح اول سه چیزست: ندای عذر را اجابت کرد، و ندای لطف را اجابت خواست، و ندای قصد را اجابت کرد، و ندای لطف را اجابت خواست، و ندای قصد را اجابت کرد، و ندای سر را اجابت خواست. و شرح حرف میانین بهدایت یگانه است، شهادت یگانه داد؛ و بمعرفت یگانه است، شکر یگانه داد؛ و برعایت یگانه است، ارادت یگانه داد. و شرح حرف پسین بدوری از خود نزدیکی ویرا نزدیک باش، و بغیبت از خود حضور وی را حاضر باش؛ نه از قاصدان دور است، نه از طالبان گم است، نه از مریدان غایب.

میدان نود و نهم فناست

از میدان معاینه میدان فناست. قوله تعالی: «کل شیء هالک الا وجه له الحکم والیه ترجعون». فنا نیستیست. و آن نیست گشتن بسه چیزست در سه چیز: نیست گشتن جستن دریافته، نیت گشتن شناختن در شناخته، نیست گشتن دیدن در دیده. آنچه «لم یکن» در آنچه «لم یزل» چه یابد؟ حق باقی در رسم فانی کی پیوندد؟ سزا در ناسزا کی بندد؟ هر چه جز از ویست در میان سه چیزست: نابوده دی وگم امروز و نیست فردا؛ پس همه نیست‌اند جز از وی، مگر هست بوی؛ پس همه هست ویست. باران که بدریا رسید برسد، و ستاره در روز ناپیدا شد؛ در خود برسد آنکه بمولی رسید.

میدان صدم بقاست

از میدان فنا میدان بقاست. قوله تعالی: «والله خیر وابقی» خداوند تعالی و بس: علایق منقطع، و اسباب مضمحل، و رسوم باطل، و حدود متلاشی، و فهوم فانی، و تاریخ مستحیل، و اشارت متناهی، و عبارت متنفی، و خیر متمحی، و حق یکتا بخودی خود باقی.

واین صد میدان همه در میدان محبت مستغرق. میدان «دوستی» میدان محبت است. قوله تعالی: «یحبههم و یحبونه»؛ «قل ان کنتم تحبون الله». اما دوستی سه مقامست: اول راستی، و میان مستی، و آخر نیستی. و الحمد لله «الاول» والاخر.

تمام شد کتاب صد میدان از مصنفات ندیم حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس الله روحه.